



نوژن اعتضادالسلطنه

مرد‌ها دارای روحیه‌ای تهاجمی‌تر هستند و زنان پخته‌تر و مدبرانه‌تر عمل می‌کنند. این جمله‌ای است که زیاد شنیده‌ایم اما آیا این مسائل کلیشه و اسطوره‌هایی ساختگی هستند یا مبتنی بر واقعیت؟ واقعیت آن است که هیچ‌گونه شواهد تاریخی‌ای نشان نمی‌دهند رهبران سیاسی زن لزوماً صلح‌طلب بوده‌اند. در این میان می‌توان به سه چهره کلیدی یعنی «مارگارت تاچر»، نخست‌وزیر سابق بریتانیا، «ایندیرا گاندی» نخست‌وزیر سابق هندوستان و «گلدا مایر» نخست‌وزیر سابق رژیم اسرائیل اشاره کرد که همگی علاوه بر شهرت به اقتدارگرایی، در حوزه سیاست خارجی نیز رویکردی تهاجمی داشتند. اکنون با نخست‌وزیری «ترزا می» در بریتانیا و نامزدی «هیلاری کلینتون» در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا بررسی این موضوع ضروری‌تر می‌نماید. علاوه بر شواهد تاریخی، نتایج آزمایش‌های روان‌شناختی نیز نشان می‌دهند زنان و مردان از نظر روانی تفاوت‌های عظیمی با یکدیگر ندارند. برای مثال، در سال ۲۰۰۵ میلادی «ژانت شیلیلی هاید» که روی روان‌شناسی زنان کار کرده است، در بررسی‌های خود درباره تفاوت‌های جنسیتی نسبت به مؤلفه‌هایی مانند تهاجم، رهبری، انگیزه‌های اخلاقی، ارتباطات و … دریافت تأثیر تفاوت‌های جنسیتی روی متغیرهای روانی اندک است و در واقع، ۷۸ درصد از پیش‌فرض‌های تفاوت‌های جنسیتی با اندک بوده یا نزدیک به صفر هستند. زمانی که او به بحث روحیه تهاجمی رسید، نتیجه جالب‌تر شد. او دریافت تفاوت جنسیتی ملایمی در حوزه واکنش تهاجمی در میان زنان و مردان وجود دارد. نتایج زمانی پیچیده‌تر شد که مشخص شد زنان در روابط خود تهاجمی‌تر هستند و تنها شکل بروز خشمشان با مردان متفاوت است. در بررسی دیگری که درباره جنگ خلیج فارس و جنگ علیه تروریسم انجام شده بود، نتایج نشان دادند ۵۱ درصد از مردان خواستار اقدام نظامی هستند و ۴۳ درصد از زنان نیز از قوه قهریه و استفاده از آن حمایت کرده بودند که نسبت قابل‌توجهی به شمار می‌آید.

مثلت ۳ کانه رهبران زن فمینیسم‌سز

در فاصله دهه ۶۰ تا اوایل ۸۰ میلادی سه رهبر سیاسی مذکور سقف جهان سیاست را درهم شکستند. ظهور آنان هم‌زمان با رونق فمینیسم در جهان بود. آنان اولین سیاستمداران برجسته زن و نخست‌وزیران زن در دموکراسی‌های پارلمانی (که رژیم اسرائیل نیز خود درباره خویش چنین ادعایی دارد) بودند. در نتیجه دانشمندان علوم سیاسی جنبه‌های مختلفی را درباره هریک از سه زن سیاستمدار و رابطه‌شان با جنسیتشان بررسی کرده‌اند. آیا همه آنها فمینیست بودند؟ در مدت ریاستشان چه عملکردی داشتند؟ بسیاری از تحقیقات نشان می‌دهند اتفاقاً رهبران مذکور کمتر به مسائل زنان پرداختند و کمترین قدم‌ها را برای ارتقای حقوق زنان برداشتند. مهم‌تر از همه آنکه همه آنها خود را از جنسیتشان جدا کردند. تاچر، گلدا مایر و گاندی خود را فمینیست نمی‌دانستند و هویتشان را از این مکتب جدا می‌کردند. اما هر یک، از مؤلفه‌های فمینیستی در زمان انتخابات برای جلب آرای زنان بهره می‌بردند. تاچر به‌خصوص در دوران حساسی که به قدرت رسید، آشکارا از زنان خواستار مشارکت در انتخابات شد و کار زنان در خارج از خانه را در سخنرانی‌های رسمی خود تشویق کرد. د ورهبر دیگر نیز در جریان انتخابات، پیش از به‌قدرت‌رسیدن خواستار بسیج سیاسی زنان شدند؛ اگرچه آشکارا زنان را به مشارکت سیاسی همانند مردها تشویق نمی‌کردند. با وجود این، نقطه اشتراک این سه زن علاوه بر اولین نخست‌وزیران زن بودن و حضورشان در دموکراسی پارلمانی، شهرتشان به دلیل مواضع و رویکرد ضدفمینیستی‌شان بوده است. البته سیاست‌های آنان متفاوت بود. تاچر طرفدار فردگرایی و تفوق آن بر همه چیز بود؛ درحالی‌که مایر از سیاست‌های سوسیالیستی حمایت می‌کرد و گاندی نیز سیاست‌های نیمه چپ‌گرایانه داشت. اهمیت توجه به نسبت این سه رهبر نیز به مقایسه فرانسوی گفت‌وگو کند. پس از آن بود که پیوند مفاهیم مکتب واقع‌گرایی از جمله قدرت و امنیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل با جنسیت مردانه مطرح‌شده از سوی فمینیست‌هاست که باور دارند سال‌ها با غلبه این مکتب بر اصول روابط بین‌الملل، دیدی همراه با قدرت‌طلبی و منازعه‌جویی و رقابت ایجاد شده که از دید آنان ریشه مردانه دارد.

اینان نیز به تعریف فمینیسم وجود دارد تا این موضوع مشخص شود که نسبت به سه رهبر یادشده با فمینیسم چه بوده است. تعریفی اولیه وجود دارد که فمینیسم را نظریه برابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جنسیت‌ها می‌داند. در تعریف دوم فمینیسم به‌مثابه فعالیت سازمان‌یافته توسط نمایندگان زن در دفاع از حقوق زنان و منافع آنان قلمداد می‌شود. در تعریف نخست احتمالاً تمام رهبران مذکور فمینیست قلمداد می‌شوند اما واقعیت آن است که این افراد فعالیت‌های سازمان‌یافته‌ای در راستای ارتقای حقوق زنان نداشتند. در نتیجه، از چشم‌انداز جنبش دفاع از حقوق زنان هیچ‌ک از سه رهبر ذکرشده فمینیست نبودند.

ایندیرا گاندی در نامه‌ای در سال ۱۹۵۲ میلادی به «دوروثی نورمن» دوستی آمریکایی نوشت که او احساس نمی‌کند یک فمینیست است؛ با این حال باور دارد که زنان می‌توانند هر کاری را انجام دهند. او نوشت که در صورت وجود فرصت، زنان هند به مناصب بالا می‌رسند.

مشابه او، گلدا مایر نیز تلاش می‌کرد از فمینیست‌خوانده‌شدن دوری کند. در می سال ۱۹۴۸ میلادی هم‌زمان با تأسیس رژیم اسرائیل، تمرکز او بر مبارزه برای برابری یهودیان در تشکیل یک دولت یهودی بود. او در خودزندگی‌نامه‌اش نظرش را درباره فمینیسم بیان کرده است. او نوشته است که وجهه تهاجمی جنبش فمینیستی را دوست ندارد و ادامه می‌دهد: «من ستایشگر آن شکلی از فمینیسم نیستم که به سوزاندن لباس زن زن ران علاقه دارد، از مردان نفرت دارد یا کارزارای علیه نقش مادری است. او در مصاحبه‌ای فمینیست‌های رادیکال را دیوانه خواند. او گفت که چگونه می‌توان ایده‌های زنان دیوانه‌ای را پذیرفت که معتقدند برادری یک بدجنی است و بچه به‌دنیاآوردن یک فاجعه و جنایت در حق نبیاست و در نهایت آنکه باور دارند زنان بر مردان تقدم و تفوق دارند! من از ۱۶ تا ۱۷سالگی در جریان جنگ جهانی اول که درباره فمینیسم شنیدم، عضو هیچ سازمان زنانی نشدم. واقعیت آن بود که زن‌بودن هرگز مانعی در مسیر راهم نشد».

بررسی سخنرانی‌های تاچر نشان می‌دهند او به‌شدت ضدفمینیسم بوده است. او در سال ۱۹۷۸ میلادی در پاسخ به پرسشی در یک مصاحبه گفت که نه؛ من یک فمینیست نیستم. او معتقد بود سرورصدای فمینیست‌ها «گوش‌خراش» است. او معتقد بود استعدادهای فردی هستند که پیشرفت افراد را تعیین می‌کنند نه جنسیت آنها. تاچر باور داشت که فمینیسم ایده‌ای منسوخ است چراکه از دید او تمام فرصت‌های پیشرفت بستگی به فرد دارند. از دید گاندی و مایر، فمینیسم رادیکال ایده‌ای بی‌معنی بود.

تاچر در عمل نه‌تنها به مسائل زنان توجهی نکرد بلکه برنامه‌های رفاهی و آموزشی‌ای که به نفع آنان بود را نیز لغو کرد. «تاچر شیردرده» لقب بدنامی بود که در اوایل دهه ۷۰ میلادی به او برای لغو برنامه توزیع شیر رایگان در مدارس دولتی داده شده بود. تاچر حتی تعداد زنان در کابینه‌اش را نیز افزایش نداد. در ابتدا سه زن در دولتش بودند اما در دومین‌بار انتخاب اعضای جدید کابینه ۲۲فهر هیچ زنی در بین آنان نبود. خلاف تاچر، گلدا مایر به طور آشکار علیه

آیا حضور بیشتر زنان در قدرت به معنای تقویت صلح بین‌المللی است

واقعیت تاریخی یا کلیشه‌ای سیاسی



حقوق زنان موضع نمی‌گرفت چراکه مواضع چپ‌گرایانه داشت. او در همین راستا برنامه‌های بودجه حمایتی و رفاهی را قطع نکرد. سیاست چپ‌گرایانه او متفاوت از تاچر لیبرال بود.

از یوم کیپور تا جنگ با پاکستان وفالکلند

نگاهی به کارنامه سیاسی سه رهبر زن ذکرشده در کنارگذاشتن کلیشه‌های مطرح‌شده پیرامون نسبت ورود به جنگ و منازعات نظامی با جنسیت، می‌تواند راهگشا باشد.

گلدا مایر

گلدا مایر زمان تأسیس رژیم اسرائیل در می سال ۱۹۴۸ از چهره‌های کلیدی سیاسی بود. «بن گوریون» از مؤسسان آن رژیم گفته بود که خواهان حضور دست‌کم یک زن در کابینه است. او این موضوع را نمادی سیاسی در خاورمیانه‌ای می‌دانست که در اکثر کشورهای عربی آن، زنان نقش فعال سیاسی نداشتند. او در واقع سعی کرد از زن به عنوان ابزاری برای نشان‌دادن به‌عزم خود یکنانه‌بودن دموکراسی رژیم اسرائیل در منطقه و برتری آن رژیم در مقایسه با دولت‌های عربی استفاده کند. تحت فشار بن گوریون، او نامزد کسب سمت شهرداری شد اما نمایندگان مذهبی در شورای شهر علیه او به دلیل زن‌بودنش رای دادند. از آن رو مایر جذب جنبش کیپوتیسیم شد که شعار برابری‌طلبی و ساخت دهکده‌های اشتراکی را سر می‌داد. مایر پس از آن در بیشتر سخنرانی‌هایش از صهیونیسم و جنبش کارگری اسرائیل گفت. او در فاصله سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶ میلادی وزیر خارجه بود و پس از آن در حزب «کارگر» اسرائیل عهده‌دار سمت دبیرکلی شد و در نهایت به سمت نخست‌وزیری موقت رسید؛ پس از مرگ «لوی اشکول» نخست‌وزیر وقت نخست‌وزیر دائم شد. او نیز مانند تاچر زنان را به مشارکت دعوت می‌کرد. خلاف تاچر که تک‌پیش بر فردگرایی و تقویت جامعه لیبرال بود، مایر تمرکزش بر برابری‌طلبی و جامعه اشتراکی بود. تاچر با گروه‌های زنان کار نمی‌کرد اما مایر فعالانه با کیپوتص‌ها فعالیت داشت.

مایر در سیاست خارجی رویکردی تهاجمی داشت. رگه‌های آن را می‌توان در رویدادهای دهه ۵۰ میلادی یافت. او به همراه «موشه دایان» و «شیمون پرز» در سال ۱۹۵۶ میلادی مخفیانه به فرانسه سفر کرد تا برای همکاری در زمینه نظامی علیه مصر هم‌زمان با اعلام ملی‌شدن کانال سوئز توسط «جمال عبدالناصر» با مقام‌های فرانسوی گفت‌وگو کند. پس از آن بود که اشغال صحرای سینا و نوار غزه توسط اسرائیل و تحت فشار قرارگرفتن آن رژیم برای خروج از سینا توسط ابرقدرت‌های شوروی و آمریکا صورت گرفت. در طول مذاکره در سازمان ملل، وزیر امور خارجه عراق در مجمع عمومی فریاد زد: خانم مایر به میلوای بازگردید؛ جایی که به آن تعلق دارید! اشاره او به محل زندگی اولیه مایر و اعضای خانواده‌اش در آمریکا پیش از مهاجرت به سرزمین‌های اشغالی بود.

«آوی شلیم» پروفیسور روابط بین‌الملل دانشگاه آکسفورد می‌نویسد: «او از نظر شخصیتی شدیداً به اعراب بی‌اعتماد بود و از آنان هراس داشت؛ می‌توان گفت حتی دیدگاه نژادپرستانه و تهاجمی داشت. ترس او ریشه در کشتار جمعی یهودیان در هولوکاست داشت. موضع او مشخص بود: آنها با ما. او این موضوع را نمی‌پذیرفت که اعراب به دلیل بی‌عدالتی متحمل‌شده، حس انتقام، درونشان به‌وجود آمده است. او درون حزب کارگر نیز در جناح تندرو و جنگ‌طلب قرار داشت. در سال ۱۹۵۶ میلادی بن گوریون او را جایگزین «موشه شارت» وزیر خارجه وقت کرد. دلیل مشخص بوده مایر موضعی تهاجمی‌تر از شارت میانه‌رو داشت.



در سال ۲۰۰۵ میلادی «ژانت شیلیلی هاید» که روی روان‌شناسی زنان کار کرده است، در بررسی‌های خود درباره تفاوت‌های جنسیتی نسبت به مؤلفه‌هایی مانند تهاجم، رهبری، انگیزه‌های اخلاقی، ارتباطات و … دریافت تأثیر تفاوت‌های جنسیتی روی متغیرهای روانی اندک است و در واقع، ۷۸ درصد از پیش‌فرض‌های تفاوت‌های جنسیتی با اندک بوده یا نزدیک به صفر هستند

این استاد دانشگاه اشاره می‌کند که او نه گفتن را به‌خوبی بلد بود. او می‌نویسد: «مایر به هر پیشنهاد صلحی نه می‌گفت. در فوریه سال ۱۹۷۱ میلادی انور سادات برنامه‌ای را مبنی بر عقب‌نشینی محدود‌شده اسرائیل از صحرای سینا و بازگشایی کانال سوئز به سوی کشتی‌های بین‌المللی در پیش گرفت که از سوی مایر رد شد. او نمی‌خواست در تاریخ صهیونیسم اولین رهبری باشد که از اراضی عقب‌نشینی می‌کند.

همین سرسختی او بود که تجربه جنگ یوم کیپور میان اعراب و اسرائیل را در سال ۱۹۷۳ میلادی رقم زد. شاید بتوان بین رویکرد گلدا مایر در زمینه سیاست خارجی و رویکرد نسبت به فلسطین و جهان عرب شباهت‌هایی با «بنیامین نتانیاهو» نخست‌وزیر اسرائیل دید. با وجود آنکه از نظر ظریف‌بندی سیاسی با یکدیگر تفاوت‌های زیادی داشته‌اند، او نیز همانند نتانیاهو باور داشت همتایان عربش جرئت حمله علیه اسرائیل را ندارند که البته خطای محاسباتی‌اش پس از حمله نیروهای مصری در جنگ یوم کیپور با رمضان آشکار شد. او نیز مانند نتانیاهو با طرح بهانه امنیت و قدرت از تعامل با اعراب سر باز می‌زد و در نهایت اینکه هر دوی آنان متعاده به نشستن پای میز مذاکره با اعراب تحت فشار آمریکا نشدند. شاید پاسخ گلدا مایر به متقدنش درباره رویکردش در قبال فلسطینیان، شخصیت سرسختانه او را نشان دهد. او گفته بود: «آیا اعراب به زمین بیشتری نیاز دارند. آنان اکنون چهار کشور هستند، اما فقط یک کشور هستیم».

جهان

نگاه

بنگلادش می‌خواهد پاکستان دیگری شود؟

بارها کارشناسان نسبت به این مسئله هشدار داده‌اند که به دلیل وجود گروه‌های تندرو ممکن است بنگلادش در آینده به یک پاکستان یا افغانستان دیگر تبدیل شود. عملیات تروریستی اخیر در داکا، پایتخت این کشور، ثابت کرد گروه‌های تندرو به صورت زیرزمینی در حال فعالیت هستند و از عواملی چون فقر مردم و آشفتگی اوضاع عمومی برای سربازگیری به نفع خود و تشدید فعالیت‌های جنون‌آمیزشان استفاده می‌کنند. واقعیت این است که تفکر افراط‌گرایی از زمانی که بنگلادش بخش شرقی پاکستان به‌شمار می‌رفت، ریشه در خود محیط برای کشور دارد. دلیل آن هم کشتارهای وحشیانه شبه‌نظامیان بنیادگرایی است که نمی‌خواستند بنگلادش مستقل شود. در سال ۱۹۷۱ «ذوالفقار علی بوتو» نتایج انتخابات را نپذیرفت و خواست «شیخ مجیب الرحمان» نخستین رئیس‌جمهور بنگلادش نباشد. همان زمان شبه‌نظامیان تندرو مخالف استقلال بنگلادش جنایاتی را مرتکب شدند که یادآوری‌شان هم هولناک است. بعد از جایی، این گروه‌ها هیچ راهی جز تسلیم واقعیت‌شدن نداشتند و به همین دلیل به اجزایی رسمی تبدیل شدند اما درعین‌حال پیوندهای قدیمی خود را با احزاب اسلام‌گرای پاکستان مثل جماعت اسلامی حفظ کردند.

سیاست‌مداران بنگلادش طی سال‌های گذشته غرق در اختلافات و رقابت‌های خود بر سر قدرت بوده‌اند بی‌توجه به سرنوشت دولتی که با هزار خون دل و هزینه‌های بشری سنگین تأسیس شده است. نتیجه اینکه نفوذ و قدرت گروه‌های تندرو در بنگلادش روزبه‌روز بیشتر شد. آنها به‌خصوص با گرفتن پول از خارج، خود را به چند گروه افراطی آسیایی دیگر ملحق کرده‌اند؛ گروه‌هایی که برای فرار از ضربه‌هایی که کشورهای خودشان مثل آسیای‌میانه، افغانستان، اندونزی و مالزی خورده‌اند می‌کوشند فعالیت‌های خود را در بنگلادش توسعه دهند. یک مسئله عجیب در این رابطه تحکرات آشکار این گروه‌هاست. شاید هم چنان‌که در برخی گزارش‌ها آمده، تعدادی از نیروهای امنیتی با این گروه‌ها همراه بوده یا به آنها دستور داده شده است به این گروه‌ها کاری نداشته باشند تا بشود از آنها به‌عنوان یک ابزار سیاسی علیه دشمنان استفاده کرد. بااین‌حال سلسله‌انفجارهای تروریستی که در سال ۲۰۰۵ به‌صورت هم‌زمان در ۶۳ استان از مجموع ۶۴ استان این کشور رخ داد، برای نخستین‌بار قدرت گروه‌های افراطی بنگلادش را آشکار کرد. این حادثه بی‌سابقه به لحاظ وسعت و قوت موجب شد تا مقامات دولتی و اطلاعاتی که همواره وجود هرگونه حرکت‌های تندرو را نفی می‌کردند به مدت پنج‌ماه دست به تحقیقات گسترده‌ای بزنند که خیلی از مسائل را دربر گرفت. یکی از این گروه‌ها – چنان‌که تحقیقات نشان داد- جمعیت اصلاح اجتماعی و دیگری جمعیت باشگاه اسلامی، آژانس امداد‌رسانی، مؤسسه الفرقان و تشکیلات «جهاد اسلامی» بود که با القاعده هم‌پیمان است و فردی به نام «مولانا شکوت عثمان آغا» آن را رهبری می‌کند. گفته می‌شود این تشکیلات حدود ۱۵ هزار عضو در بین بنگلادشی‌های فقیر و روستانشین دارد. از سال گذشته عملیات آدریایی و قتل تعدادی از ولایت‌نویسان و روزنامه‌نگاران غیرمسلمان و سکولار در بنگلادش شدت گرفته است. هرچند مقامات دولتی اقدام به بازداشت نزدیک به ۲۰ نفر در این رابطه کردند اما به نظر می‌رسد اینها کافی نبوده و از حجم انتقادات نسبت به دولت «حسینه واجد» به بهانه

سوءاستفاده از گروه‌های تندرو مذهبی کاسته نشد. دولت او اما چنین اتهاماتی را به‌کلّی رد می‌کند. به‌رحال باید گفت بنگلادش قدمه‌به‌قدم می‌رود تا به صورت دولتی ورشکسته تبدیل شود مگر اینکه هرچیزودتر تحت یک جراحی فوری قرار گیرد.
منبع:الاتحاد

یادداشت

تحولات زیرپوستی در ۳ کانون بحران خاورمیانه

محمدعلی عسکری

چرخش تازه ترکیه به سمت اسرائیل و روسیه، سفر وزیر خارجه مصر به تل‌آویو و سفر «اشتون کارت» به عراق را باید نشانه تحولات زیرپوستی در سه کانون بحران فعلی در خاورمیانه دانست. برای درک روشن‌تر و شفاف‌تر این امر بهتر است از آخری شروع کنیم:
۱- سفر غیرمنتظره اشتون کارتر به عراق و اعلام اینکه به‌زودی آمریکا ۵۶۰ سرباز جدید به عراق اعزام خواهد کرد، یک‌بار دیگر اثبات کرد که دولت باراک اوباما تلاش می‌کند تا قبل از پایان دوره‌اش موصل را آزاد کند. سفر کارتر بیانگر عزم جدی آمریکا برای این امر و ایجاد هماهنگی‌های لازم از یک‌سو با دولت حیدر العبادی و از سوی دیگر با کردها بود. حضور قوی‌تر نیروهای آمریکایی در آزادسازی موصل هرچند بخشی از نیروهای عراقی به‌خصوص فرماندهان شیعه در حشد الشعبی (نیروهای بسیج مردمی) و حزب‌الله را نگران و ناراحت کرد اما به دولت العبادی به‌خصوص در شرایط موجود اطمینان‌خاطر بیشتری داد. زیرا این دولت از یک‌سو به‌شدت زیر فشار انفجارهای تروریستی و از سوی دیگر فراخوان مقتدی صدر و اعتراضات مردمی است. آن‌هم درحالی‌که دولت او ناقص بوده و پارلمان، حاضر به دادن رای به کابینه او نیست. انفجارهای مرگبار در بغداد که یک نمونه خطرناک آن انفجار الکراهه با نزدیک به ۳۰۰ کشته بود، می‌رفت تا دولت العبادی را به‌کلّی از پا درآورد. اما دیدیم که العبادی بلافاصله بعد از این انفجارها با صدور بیانیه‌ای از مردمان سکان در استان نینوا خواست خود را برای آزادسازی شهرهایشان آماده کند. این پشت‌گرمی العبادی بی‌دلیل نبود و بازپس‌گرفتن پایگاه هوایی القیاره و نیز خبر اعزام نیروهای جدید آمریکایی می‌توانست نویدبخش پیروزی‌های جدید در جبهه مبارزه با تروریست‌های تکفیری باشد. آزادسازی احتمالی موصل در روزها و ماه‌های آینده، هم دست‌آورد بزرگی برای دولت العبادی و هم دولت مبارک اوباما در آخرین روزهای نقابش در کاخ سفید خواهد بود. دراین‌میان آمریکایی‌ها کاملاً مراقب هستند که این پیروزی‌ها به نام جبهه دیگری به‌خصوص ایران یا نیروهای شیعه در عراق ثبت نشود. کردها پیش‌تر قید کرده بودند حاضرند طبق شرایطی در آزادسازی موصل شرکت کنند آیا در این باره تضمین‌های کافی به آنها داده شده است؟

۲- آنچه کلی به سوریه نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد آمریکا حل‌وفصل این بحران را به ایران و روسیه و حداکثر ترکیه واگذار کرده است. بعد از آنکه جان کری به‌صراحت اعلام کرد «هیچ توافقی با روسیه بر سر حل بحران سوریه» به دست نیاوده است، معلوم شد روس‌ها موفق نشده‌اند پای آمریکا را بیشتر به این بحران باز کرده و دست‌کم آزادسازی برخی شهرهای مهم ازجمله رقه را به آنها بسپارند. به‌این‌ترتیب تا اطلاع ثانوی این روسیه، ایران، ترکیه و تا حدودی قطر هستند که با کمک یا بدون کمک دولت دمشق باید با بحران سوریه دست‌وپنجه نرم کنند.

برخی از تحلیلگران عذرخواهی رجب طیب اردوغان از ولادیمیر پوتین و بهبود روابط آنکارا و مسکو را نویدبخش روند تازه‌ای برای



حل بحران سوریه معرفی کردند. اما این امر از قبل مشروط به این خواهد بود که مقامات ترکیه حاضر به همکاری با دولت بشار اسد باشند. مسئله‌ای که با وجود برخی اظهارات رسانه‌ای، هنوز نقابش در قلمرتندی از آن وجود ندارد. به‌طورنمونه وقتی خبری منتشر شد که ترکیه حاضر شده است پایگاه اینترلیک را در اختیار هواپیماهای روسی قرار دهد، بلافاصله این خبر از سوی ترک‌ها تکذیب شد.

هم‌اکنون جنگ و گریزها در سوریه (حلب، پالمیرا، لاذقیه، درعا، حواشی مرزهای با ترکیه و…) با شدت و ضعف آن ادامه دارد. به محض اینکه دولت اعلام آتش‌بس کرده یا آن را تمدید می‌کند، غرامت هواپیماها و موشک‌ها و صدای انفجارها شنیده می‌شود. همه اینها نشان می‌دهد که اراده‌ای برای ختم بحران سوریه وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد، چندان تأثیرگذار نیست. بی‌تردید تقویت همکاری‌ها بین ترکیه، ایران و روسیه می‌تواند اثری مهم در حل این بحران داشته باشد اما لازمه این همکاری‌ها، عبور از اختلافات متعددی است که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد.

۳- مسئله فلسطین درحال ورود به یک مرحله تازه است که منشا آن را نه در آمریکا یا سازمان ملل متحد یا کنفرانس صلح پاریس بلکه باید در اراده دولت بنیامین نتانیاهو جست‌وجو کرد. سفر وزیر خارجه مصر به اسرائیل و به‌خصوص تصاویری که در اتاق نتانیاهو از آن دو گرفته شد که مشغول تماشای فوتبال جام ملت‌های اروپایی بودند، نشان می‌دهد تل‌آویو و قاهره روند تازه‌ای را در «مکرکردن روابط قبیامین» شروع کرده‌اند. چندماه پیش «عبدالفتاح السیسی»، رئیس‌جمهور مصر، گفته بود حاضر است بین اسرائیل با فلسطینی‌ها از یک‌سو و اعراب از سوی دیگر میانجی‌گری کند. به نظر می‌رسد مصر در حال پیشبرد این استراتژی بوده و اسرائیل نیز از آن استقبال می‌کند. فروش جزایر مصری به عربستان هرچند سروصدهای زیادی را به‌همراه داشت اما درعین‌حال از طریی چندپروازانه پرده‌برداری کرد که در لایه‌لای آن همکاری‌های آینده سعودی‌ها با اسرائیل مشاهده می‌شد. در ادامه همین روند است که وزیر خارجه مصر به اسرائیل سفر کرده و حاضر می‌شود برای آزادی اسرای اسرائیلی موجود در دست گروه‌های زیرمجموعه حماس در غزه بدرامتی کند. بنیامین نتانیاهو نیز ارتباط با مصر را یک «ذخیره مهم» برای اسرائیل توصیف کرده و می‌گوید حاضر است با محمود عباس در قاهره به گفت‌وگو بنشیند. فراموش نکنیم که مصر و ترکیه هرکدام به شکلی از یک‌سو با فلسطینی‌ها (مصر با دولت خودگردان و ترکیه با حماس) و از سوی دیگر با اسرائیل ارتباط دارند و اگر بین ترکیه و مصر همکاری‌های تازه‌ای شکل بگیرد – که چندان بعید نیست – می‌توان انتظار داشت که مجموع این تحولات بر سومین کانون بحران یعنی فلسطین نیز اثر بگذارد. نتانیاهو ناامید از دولت باراک اوباما تلاش می‌کند پروسه عادی‌سازی روابط با کشورهای میانه‌رو عرب را خود به پیش برد. ترکیه و مصر در این راه می‌توانند پله‌های مطمئنی برای این هدف باشند.